

گفت‌وگو با پری زنگنه



خانم پریوخ شاه‌یلانی (زنگنه) برای اغلب ایرانی‌ها چهره و صدایی آشناست. وی که با بیش از ۳۰ سال فعالیت هنری یکی از خوانندگان فعال، پُرسابقه و محبوب جامعه‌ی ایرانی به حساب می‌آید خدمات بزرگی به جامعه‌ی فرهنگی ایران کرده است. کنسرت‌های متعدد او در ایران و خارج از ایران برای بسیاری از ما ایرانیان خاطراتی فراموش‌نشدنی به همراه دارند، تاحدی که نام وی را به تاریخ معاصر موسیقی ایران پیوند می‌زنند. پری زنگنه در تهران متولد و بزرگ شده است. تحصیلات آکادمیک او از هنرستان عالی موسیقی در تهران شروع شد و در کنسرواتوارهای معتبر خارج از ایران ادامه پیدا کرد. سبک آواز غالب این هنرمند آواز کلاسیک است، در حالی که هم‌زمان موفقیت او در اجرای ترانه‌های محلی ایران و آواز کودکان شهرت فراوانی برای او به همراه داشته است. صدای او که اصطلاحاً Lyrico Espinto خوانده می‌شود نوعی سوپرانو است که اشاره به توانایی خواننده در اجرای قطعات غنایی و دراماتیک دارد. از مشهورترین خوانندگانی که در حیطه‌ی اُپرا از چنین صدایی برخوردار بوده‌اند می‌توان از میرلّا فرنی، الیزابت شوارتسکویف، لئونتین پرایس و رناتا تبالدی نام برد. متأسفانه خانم زنگنه به دلیل یک حادثه‌ی ناگوار رانندگی در سال ۱۳۵۰، که منجر به نابینایی هر دو چشم او شد، نتوانست آن‌طور که باید و شاید در اجراهای صحنه‌ای اُپرا بدرخشد. اما عشق و وفاداری او به موسیقی که دنیای جدیدی به روی او باز کرده بود و حضور فعال دوستداران او در کنسرت‌ها، سال‌های متمادی او را در صحنه‌های موسیقی نگاه

داشت. حوزه‌ی فعالیت‌های پری زنگنه نه تنها موسیقی بلکه گل‌آرایی و نویسندگی را نیز شامل می‌شود. مصاحبه‌ای که می‌خوانید در ۲۲ خرداد ۱۳۸۷ در منزل ایشان انجام شده است. از خانم زنگنه بابت آن که اجراهای خود را در اختیارم قرار دادند و امکان این مصاحبه را فراهم نمودند کمال تشکر را دارم.

- خانم زنگنه آیا فعالیت‌های هنری شما را می‌توان به دوره‌هایی تقسیم کرد؟
- بله. بدون این که بخواهم، این دوره‌ها خود به خود به وجود آمده‌اند. اولین آن‌ها دوره‌ای است که قبل از آموزش علمی بود. زمانی بود که آدم از ترانه‌های شنیده شده تقلید می‌کند. فعالیت‌هایی نبودند که ارزش هنری داشته باشند. دوران کودکی و نوجوانی بود. در این دوران من آوازهایی را در مدارس و در محافل خانوادگی برای دوستان می‌خواندم. دوران بعد دوران تحصیلی علمی بود که در هنرستان عالی موسیقی تحقق پیدا کرد. البته من در کلاس‌های شبانه شرکت می‌کردم و یک دوره آواز سه ساله را گذراندم که خیلی پُر بار بود. این دوره‌ای بود که در آن من با رپرتوار آوازهای اُپرا آشنا شدم و در این مورد بسیار جدی و ساعی نیز بودم. دوران بعدی دوران بعد از حادثه و بعد از نابینایی من بود که در واقع کار حرفه‌ای من در موسیقی را شامل می‌شود.

- آیا اجراهایی در فعالیت‌های هنری شما وجود دارند که خیلی شاخص باشند و از نظر خودتان برجستگی ویژه‌ای داشته باشند؟

● بله. چند کار بوده است که خودم خیلی دوست داشتم. می‌توانم از اثری به نام پریشانی از آقای مجید انتظامی نام ببرم که با ارکستر سمفونیک تهران اجرا کردم و در آن آوازهایی بر اساس اشعار باباطاهر و عراقی خواندم. دیگری سه اجرا از سنْفنی خیام اثر آقای شاهین فرهنگ به رهبری آقای مشکوة بود که در آن‌ها شرکت داشتم. دیگری اجرای قطعه‌ی اِکله‌لویا از موتسارت بود که با ارکستر سنْفنیک تهران اجرا شد و قطعه‌ای از ساموئل باربر به نام «ناکشویل: تابستان ۱۹۱۵» به اضافه‌ی بسیاری از رستال‌های دیگر با پیانو در صحنه‌های مختلف غرب و ایران، ولی شاخص‌ترین کار من شاید اجرای اُراتوریوی کارمینا بورانا بوده باشد که هم در فلوریدا و هم در ایران به روی صحنه آمد. متأسفانه این قطعه بین مردم زیاد شناخته شده نیست ولی من خودم این اثر را بسیار دوست دارم. قطعاتی از این اثر را پیانیست و معلم رپرتوار من که از اروپای شرقی بود و در ایران زندگی می‌کرد برای پیانو تنظیم کرد و من توانستم این آوازها را در بسیاری از رستال‌ها با همراهی پیانو بخوانم.

- خانم زنگنه شما دارنده‌ی عنوان «سفیر حُسن نیت» هستید. این عنوان در کجا و به چه

دلیل به شما اهدا شد؟

• این در ایالت تگزاس امریکا بود. سال‌ها پیش من کنسرتی در آنجا برگزار کردم و در آن لایه‌های مختلفی از اقصای نقاط جهان خواندم. آن‌ها هم این کنسرت را یک مأموریت هنری و انسانی تلقی کردند و این لقب از طرف شهردار آنجا به من داده شد.

• شما آواز را با خواندن ردیف‌های ایرانی پیش آقای زرین‌پنجه شروع کردید ولی بعدها زیاد به موسیقی سنتی پرداختید. آیا این موضوع علت خاصی داشت؟

• دلیلش تضاد در تکنیک‌ها بود. آوازهای ایرانی در سینه اجرا می‌شوند در حالی که تکنیک اپرا براساس رزونانس صدا در سر است و نمی‌شد هر دو تکنیک را با هم جلو برد. البته من ۱۴ ساله بودم که از استاد زرین‌پنجه درس‌هایی گرفتم. این کلاس‌ها ادامه پیدا نکردند ولی خوب من با موسیقی ایران آشنا شدم. وقتی به هنرستان رفتم دیگر آن شیوه را ادامه ندادم. من انتخاب نکرده بودم چه رشته‌ای می‌خواستم بخوانم ولی وقتی من را فرستادند پیش استاد و استاد با من کار کرد تشخیص دادند که صدای من در سبک غیرایرانی می‌تواند وسعت بیش‌تری داشته باشد تا در موسیقی ایرانی.

• می‌توانم پیرسم آهنگ‌ساز یا آهنگ‌سازان مورد علاقه‌ی شما چه کسانی هستند؟

• نمی‌توانم با قاطعیت بگویم. موسیقی مدرن را که اصلاً دوست ندارم، به هیچ‌وجه. نه می‌شناسم و نه از موسیقی مدرن خوشم می‌آید. موسیقی پاپ هم اصلاً با سلیقه‌ی من جور در نمی‌آید. اصولاً من با مدرنیسم زیاد سر و کاری ندارم. البته موسیقی‌ای است که باید وجود داشته باشد ولی من نمی‌توانم با این شیوه‌ها کار کنم. طبیعتاً آهنگ‌سازان این سبک را هم دوست ندارم. هرکس باشد از آهنگ‌سازان قدیمی است. می‌توانم از استاد حنانه نام ببرم، آقای باغچه‌بان، آقای تجویدی، امین‌اله حسین، مجید انتظامی و بابک بیات. این‌ها کسانی هستند که کارهای نیمه‌کلاسیک کرده‌اند. این‌ها با ملودی‌های ایرانی کار کرده‌اند و من آثاری از آن‌ها را اجرا کرده‌ام. موسیقی‌دانان کلاسیک غربی مانند شومان، موتسارت، بارتوک و غیره هم که جای خود را دارند ولی اگر بخواهم کسی را از این آهنگ‌سازان متمایز کنم نه، نمی‌توانم.

• خانم زنگنه در دنیای غرب خوانندگان معدودی هستند که علی‌رغم نابینایی در اجرای تئاتری اپراها هم شرکت کرده‌اند مثل آقای آندره‌آ بوچلی. اجراهای صحنه‌ای شما اغلب کنسرتانت بوده‌اند درست؟

• درست. به علت نابینایی این کار برای من بسیار محدود بوده است.

● شما در حوزه‌های وسیعی از آواز فعالیت کرده‌اید: آوازهای محلی، آواز برای کودکان و آوازهای کلاسیک. آیا متوجه شده‌اید که سونوریت‌ی صدای شما که از یک سنت آکادمیک و کلاسیک برمی‌آید در اجرای قطعات غیر کلاسیک نیز همان سونوریت‌ی آکادمیک باقی مانده است؟ آیا تلاشی برای تطبیق شیوه‌ی خواندن تان با سبک‌های غیر کلاسیک کرده‌اید؟

● البته من سعی کرده‌ام که در جاهای مختلف از آن شیوه کاسته شود ولی به هر حال تکنیک همان بوده است. در بعضی از کارها مثلاً در لالایی‌ها و آوازهای محلی نمی‌شود خیلی آکادمیک اجرا کرد چون دراماتیک و سنگین است. این که تا چه حد در این راه موفق بوده‌ام قضاوت با شنوندگان و متخصصین است.

● شما قدرت خاصی در اجرای لیدهای آلمانی دارید، در حالی که حوزه‌ی تخصصی شما اُپر است. موقع گوش کردن به اجراهای مختلف شما متوجه شدم که چه قدر این لیدها با تسلط خوانده شده‌اند. کار و مطالعه روی این لیدها از کی شروع شد؟

● خوب در وهله‌ی اول خیلی خوشبخت هستم که جنابعالی در حیطه‌ی وسیعی مطالعه کرده‌اید. راستش من هیچ وقت چندان رغبتی برای مصاحبه نداشته‌ام و ندارم چون معمولاً کسانی که مصاحبه می‌کنند نسبت به مسائل آگاهی کافی ندارند و اگر خیلی علمی و فنی سؤال و جواب نکنیم مصاحبه یک کار پیش پا افتاده‌ای از آب درمی‌آید که منحصر می‌شود به این که من چند سال است که آواز می‌خوانم یا چه کار می‌کنم. من همیشه دوست داشتم کسانی که با من مصاحبه می‌کنند واقعاً فنی و تخصصی سؤال کنند و خوشحالم که شما که خودتان موسیقی‌شناس هستید سؤالاتی را مطرح می‌کنید که برخاسته از دانش و تخصص است.

در مورد لید وقتی شما پا به هنرستان موسیقی می‌گذارید بعد از این که دوره‌های اولیه را گذراندید اولین کارهایی که به شما می‌دهند لید است. لیدها ترانه‌های کلاسیک به زبان آلمانی‌اند که برخلاف آریاها که به اُپراها تعلق دارند، مستقلاً ساخته شده‌اند. این لیدها دامنه‌ی بسیار وسیعی دارند. یکی از آهنگ‌سازی که لیدهای بی‌شماری نوشته فرانتس شوبرت است که کتب مختلفی دارد. همان‌طور که اطلاع دارید لیدخواندن خودش نوعی تخصص است و با آریا خواندن تفاوت‌های بسیار دارد. لیدخواندن مشکل است از این حیث که شما هم باید تکنیک را رعایت کنید و هم در باز نمایاندن محتوای شعر آن کوشا باشید، چون لیدها اغلب محتوای بسیار قوی‌ای دارند و بر روی آثار ادبی آلمان و اتریش ساخته شده‌اند. در آلمان و اتریش خواننده‌های بسیار بزرگی وجود دارند که تخصص‌شان فقط لید است. این است که در هنرستان بسیار روی لیدها تکیه می‌کردند و

ما خیلی لید کار می‌کردیم. شاید صدای من برای لید خواندن مناسب بود. من خیلی لید کار کردم. لیدهای شومان را خیلی دوست دارم چون با روحیه‌اش آشنا هستم. بگذارید همین‌جا به موضوعی اشاره کنم. با این‌که سی‌دی‌های من در اختیار همگان قرار دارد، رسانه‌های ایرانی، به‌خصوص ایرانی‌های خارج از کشور که تعدادشان کم هم نیست هیچ‌گونه اطلاعی از این کارهای سنگین کلاسیک من ندارند. این‌ها اصولاً دور این آثار من نرفته‌اند و از آن‌ها اطلاعی ندارند، تنها بعضی‌ها که متخصص بوده‌اند به من می‌گفتند ما تعجب می‌کنیم که ایرانی‌ها شما را به‌عنوان خواننده‌ی فولکلور می‌شناسند، در حالی‌که این لیدها به زبان آلمانی تا این حد خوب اجرا شده‌اند.

● آیا شما در خواندن لیدها کسی را هم به‌عنوان سرمشق در نظر داشته‌اید؟ مثلاً دیتريش فیشر - دیسکاو، یا پتر شرایر؟

● درسته، دیسکاو و شرایر از خوانندگانی هستند که تخصصشان لید است. من با پیانیست آن‌ها کار کردم. چیز عجیبی است که شما به این موضوع پی بردید. پیانیستی که با من کار می‌کرد نُرمن شِتلِر بود که امریکایی است و قریب به ۵۰ سال است که در اتریش زندگی می‌کند. او یکی از پیانیست‌های دیسکاو و شرایر بود و اصلاً تخصصش همراهی کردن لید است. من افتخار داشتم که ایشان من را همراهی می‌کردند و در ضبط این آثار هم به من کمک کردند. البته من بایستی بگویم چون این خوانندگان مرد بودند، سرمشق مستقیم من نبودند ولی چون با پیانیست آن‌ها کار می‌کردم صددرصد به‌طور غیرمستقیم روی من تأثیر داشته‌اند. درمقابل باید در میان خانم‌های لیدخوان از الیزابت شوارتسکوپف نام ببرم که بسیار مورد علاقه‌ی من بوده است.

● شما آوازهایی هم برای کودکان خوانده‌اید که خیلی شناخته‌شده‌اند. جایگاه کار برای کودکان در فعالیت‌های شما کجاست؟

● برای کودکان من خیلی کار نکرده‌ام. یک آهنگ‌ساز خوش‌قریحه‌ای بود که ما با او نواری برای تلویزیون ضبط کردیم که همراه با انیمیشن بود. فکر می‌کنم در آغاز انقلاب بود و متأسفانه نتوانست در تلویزیون پخش شود. به‌طور کلی من خیلی برای کودکان کار نکرده‌ام و این‌که خدمتتان عرض کردم مربوط به حدود ۲۷ تا ۲۸ سال پیش است.

● آیا خود شما هم در انتخاب شعرها دستی داشتید؟

● کار کودکان فقط در اختیار من گذاشته می‌شد و من فقط نظرم را می‌گفتم.

● آوازهای محلی شما هم کم‌تر از دیگر آوازهای شما در ایران محبوبیت ندارند.

خواننده‌های زیادی با پیشینه‌ی آکادمیک ترانه‌های محلی را اجرا کرده‌اند. آیا درک متفاوت شما از ترانه‌های محلی موجب موفقیت این اجراها بودند یا اصولاً برجستگی دیگری دارند؟ و چه شد که علی‌رغم مهارت شما در اجرای آوازهای کلاسیک، شما به‌عنوان خواننده‌ی فولکلور در ایران به شهرت رسیدید؟

● با تمام فروتنی و تواضعی که دارم باید بگویم که این اجراها برجستگی دیگری دارند. قبل از هرچیز باید بگویم که بهترین خوانندگان فولکلور واقعاً اهالی خود آن اقلیم‌ها و دیاری هستند که آن ترانه‌ها از آنجا برخاسته‌اند. بهترین و شاخص‌ترین مثالی که می‌توانم بزنم مرحوم حاج‌قربان سلیمانی است که ترانه‌های قوچان و خراسان را می‌خواند که بسیار شیرین، دلچسب و پُر از حزن بود. می‌دانید که حزن در طبیعت انسان بر شادی غلبه دارد. فوت شدن و از بین رفتن عزیزان و ادامه‌ی عمر بدون آنان حزن عمیقی برای انسان‌ها به‌دنبال دارد که اغلب برای انسان کاری‌تر از شادی است. برای همین هم کار کم‌دین‌هایی مثل چاپلین یا بزرگان کمدی ایران در انتقال شادی بسیار سنگین‌تر بوده است چون شادی حس نادرتری است. اما در مورد آثار محلی ایران بهترین کسانی که این کارها را عرضه کرده‌اند همان مردم عشایر و روستاها هستند که من اصلاً کار خودم را با آن‌ها مقایسه نمی‌کنم. در خواندن آوازهای محلی صدا نقش چندانی ندارد. شیرین خواندن مهم است. اما آشنایی من با موسیقی فولکلور از زمانی شروع شد که من اولین کنسرت خودم را اجرا کردم. به من گفتند بهتر است من چند آواز محلی هم بخوانم و رپرتوار متنوع‌تری برای اجرا در روی صحنه‌ها داشته باشم. به این جهت روی پنج قطعه از آوازهای محلی ایران که توسط ژبرت گریگوریان، آهنگ‌ساز و رئیس سابق هنرستان عالی موسیقی برای پیانو و آواز تنظیم شده بودند کار کردم. ببینید بسیاری از خوانندگان اُپرا ترانه‌های محلی را اجرا کرده‌اند. تفاوت میان اجرای من و اجرای این خواننده‌ها این بود که من سعی کردم این آهنگ‌ها را خیلی به موسیقی خودمان نزدیک کنم و با وجود این که صدا، صدایی آکادمیک بود، یعنی در سر می‌خواندم، خیلی سعی کردم که زیاد علمی اجرا نکنم، این شد که من در این مورد شهرت پیدا کردم. این اجراها چندین ضبط هم به دنبال داشت که این‌ها بین مردم خیلی محبوب شدند، چون مردم اغلب به دنبال هنری هستند که بیش‌تر می‌شناسند و دوست دارند. به همین دلیل هم بود که من به‌عنوان خواننده‌ی فولکلور معروف شدم.

● حادثه‌ای که برای شما رخ داد و موجب نابینایی شما شد چه تأثیراتی روی فعالیت‌های هنری شما داشت؟

● در تربیت هنری من بسیار تأثیر داشت، چون من این راه را بعد از حادثه انتخاب

کردم. من البته تحصیلات مقدماتی در موسیقی را داشتم و از سن چهارده سالگی بدون این‌که بخواهم خواننده بشوم آواز می‌خواندم. جالب است بدانید که من در کودکی ادای خواننده‌های اپرا را در می‌آوردم. یک ملحفه یا یک چادر به کمرم می‌بستم و می‌رفتم روی میز می‌ایستادم و با همان ژستی که در فیلم‌ها از کاروزو و این‌ها دیده بودم می‌خواندم. هرگز دوست نداشتم خواننده‌ی حرفه‌ای بشوم ولی به هر حال می‌خواندم. می‌دانید که استعداد یک زمینه‌ی فیزیکی است. هرکسی در زمینه‌ای توانایی‌هایی دارد. این چیزی نیست که آدم بخواهد دنبالش برود. باید زمینه و استعداد وجود داشته باشد. بعضی‌ها از روی آرزو و رؤیا به دنبال آواز خواندن می‌روند ولی همیشه خواستن توانستن نیست. برعکس، گاهی اوقات توانستن و قادر بودن شخص را می‌کشاند که دنبال خواستن برود. من قبل از این حادثه کلاس‌های شبانه‌ی هنرستان می‌رفتم و خیلی با پشتکار کار می‌کردم. تمام درس‌های عادی هنرستان مثل سلفژ و تئوری موسیقی را ما شب‌ها یاد می‌گرفتیم، چون دیپلم را من گرفته بودم که شاگرد شب هنرستان شدم. من این کلاس‌ها را رها کردم و دیدم این رشته بسیار جدی است و نمی‌شود با آن به‌صورت یک سرگرمی رفتار کرد. این بود که به‌دنبال داشتن همسر و دو فرزند این کار را رها کردم و بعد که این حادثه پیش آمد معلمین هنرستان من را تشویق کردند که آواز را دنبال کنم. از آنجا بود که من دیدم دنیای صوت جاده‌ای را هموار کرده و تقریباً راه و سرنوشت را برای من مشخص کرده است. من قویاً به‌دنبال آواز خواندن رفتم و فکر می‌کنم اگر این حادثه پیش نمی‌آمد هرگز دنبال آن نمی‌رفتم و به‌کلی رها کرده بودم. البته صدماتی که این حادثه به زندگی خانوادگی من زد بسیار بود. تقریباً از هم پاشیدیم. من، همسر و بچه‌ها. این حادثه همه‌ی ما را از هم دور کرد.

- توصیه‌ی شما برای نوجوانانی که فکر خواننده‌شدن را در سر می‌پروراند چیست؟
- ببینید من مدتی کلاس‌های آواز داشتم. بعد خسته شدم. دیدم یا باید خیلی عمیق و تخصصی کار کنم یا باید وقت تلف کنم که اصلاً کار خوشایندی نیست. آخر چه‌طور می‌شود اپرا را بدون مطالعه‌ی قبلی کار کرد. وقتی من کلاس داشتم با همه‌جور استعدادی روبه‌رو می‌شدم. من متوجه شدم به‌علت آشنایی و لطفی که مردم نسبت به من دارند تعداد زیادی از خانم‌ها به این کلاس‌ها می‌آمدند. این عده چند دسته بودند. عده‌ای بودند که رؤیای خواندن در سر داشتند. این عده زود متوجه می‌شدند که این کار سخت است و مطالعه می‌خواهد و از عهده‌ی این کار بر نمی‌آیند و خودبه‌خود می‌رفتند. عده‌ای دیگر می‌دیدند که استعداد دارند ولی حوصله این کار را ندارند و پشتکار نداشتند. عده‌ای دیگر

می‌دیدند که پی‌گیری دارند ولی ماتریال را ندارند و صدایشان خوب نیست. شرکت کردن در کلاس‌های آواز من به‌خصوص برای این گروه از این جهت مفید بود که درمی‌یافتند نباید وقتشان را تلف کنند و نباید انرژی خودشان را روی کاری بگذارند که در آن آینده‌ای ندارند و بروند و روی استعدادهای واقعی‌شان کار کنند. با این هنرجویان روبه‌رو می‌شدم. من تصمیم گرفتم کتابی بنویسم و در این کتاب حرف اول و آخر را در مورد خواندن بزنم و یک خودآموز به دست همه بدهم. هرکس که می‌خواهد بیاید از من آواز خواندن بیاموزد برود به‌جایش این کتاب را بخواند، چون من تنها واقعاً نمی‌توانم همه‌چیز را به هنرجویان یاد بدهم مگر روزی یک آکادمی باز کنیم که در آن دانشجویها را همه‌جانبه تربیت کنیم. فن بیان است، صداسازی، تکنیک آواز، تاریخ موسیقی و غیره. البته نقش جامعه را هم نباید فراموش کنیم. این بچه‌ها انگیزه می‌خواهند. درست در موقعی که ما آواز می‌خواندیم می‌گفتند شما به دنبال اجرا و کنسرت نباشید. هنر را برای هنر بخوانید و بخوانید و بروید جلو، اما بعد از این که حرفه‌ای شدیم دیگر حوصله‌ی کارکردن نداشتیم. یعنی من باید می‌دانستم کجا و کی باید بخوانم و این بیشتر من را گرم و تشویق می‌کرد تا این که بدانم هیچ شنونده‌ای نیست و گوش‌ی برای شنیدن کارهایم ندارم. تا کی برای خودم بخوانم؟ دوست هم نداشتم برای خودم کار کنم. البته معلم‌ها این را توصیه نمی‌کنند و فراگیری و کار با دیسپلین برای شاگردان آماتور در اوائل کار مهم‌تر از کنسرت دادن است. یعنی اول نباید گفت ما می‌خواهیم خواننده بشویم. نه، اول باید یاد بگیرند. وقتی یاد گرفتند آن وقت البته باید انگیزه‌ها هم باشند. وقتی صحنه‌ای نباشد و خواندن قدغن باشد، خواننده‌شدن چه لطفی دارد؟ یادتان نرود که اجتماعی بودن و با هم بودن مهم است. بشر از غار درآمده است. همه تنهایی را دوست داریم، ولی اگر طول بکشد ما را خسته می‌کند. با جمع بودن زیباست. وقتی شما از با دیگران بودن خسته می‌شوید به تنهایی پناه می‌برید و تازه آن وقت است که آن را دوست دارید. اما اگر شما را محکوم بکنند که باید تنها باشید روانی می‌شوید. گذشته از همه‌ی این‌ها این موضوع اصلاً سفارشی نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند به خواننده‌های جوان سفارش کند که چه کار کنند. من چه سفارشی می‌توانم بکنم؟ نوجوانان باید خودشان به دنبال فراگیری از راه‌های مختلف بروند. می‌دانید الان راه‌های زیادی مثل استفاده از کامپیوتر و امکانات دیگر هم وجود دارد.

- خانم زنگنه، پس از سال ۱۳۵۷ خیلی از خوانندگان زن ما یا فعالیت‌های هنری‌شان را به خارج از کشور انتقال دادند یا به‌کلی ترک کشور کردند. آیا شما هیچ‌وقت چنین افکاری در سر داشته‌اید؟

● نه. زیاد نه، چون اپرا هنر خطرناکی است. من نمی‌توانستم در اپرا بازی کنم و از این محروم بودم. اگر ایرانی‌های مقیم اروپا و آمریکا را در نظر بگیرید به هیچ‌وجه نمی‌شد با پشتوانه‌ی حمایت آن‌ها به خارج رفت و کنسرت‌های موفقیت‌آمیز اجرا کرد، چون آواز کلاسیک برای ایرانی‌ها غریب است و البته توقعی هم نمی‌شود داشت. موسیقی کلاسیک، موسیقی ما نیست. بگذریم که با وجود دوران کوتاهی که در غرب بودم کنسرت‌های بسیار موفق داشتم. دلیل دیگرش هم وجود خانواده در ایران است. من خیلی به ایران علاقه‌مندم. خیلی زیاد به اینجا و شهر پدری‌ام کاشان علاقه دارم و خواستم خودم را دوباره دچار یک فراق دیگر کنم. البته خیلی دوست دارم که به مناسبت‌هایی به خارج بروم و خیلی دنیادیده هم هستم و با همسر سابقم سفرهای زیادی کرده‌ام. همین‌طور به‌خاطر بچه‌ها. چند سال در ژاپن زندگی و تحصیل کردم. خاطرات شیرینی از کنسرت‌هایم در ژاپن دارم. در توکیو فارسی‌زبانان و استادان دانشگاه از طرف دانشگاه دایتو بونکا از من دعوت کردند و کنسرتی برای من ترتیب دادند که برای من بسیار دلپذیر بود. در آمریکا هم کنسرت‌های زیادی داشتم. در لس‌آنجلس هم از من دعوت کردند ولی راستش را بخواهید می‌ترسم بروم لس‌آنجلس. به آن‌ها گفته‌ام نه، من از آنجا می‌ترسم چون یک نوع موسیقی دیگری در آنجا رایج است. بگذارید همین‌جا یک پراتنز باز کنم و به چند موضوع در مورد لس‌آنجلس اشاره کنم. عده‌ای در آنجا برای کسب شهرت‌های کاذب به اجرای ترانه‌های خوانندگان قدیم مثل دلکش، مرضیه و دیگر خوانندگان نامدار ایران دست زده‌اند که به‌نظر من کار ناپسندی است. این‌ها بهتر است از خودشان هنری نشان بدهند. خواننده‌های قبلی هم خیلی عوض شده‌اند. مثلاً من ترانه‌های خانم حمیرا را زمانی که با گل‌ها همکاری می‌کردند خیلی دوست دارم. ای‌کاش که همان روش را ادامه می‌دادند. صدای ایشان بی‌نظیر است. البته من از خوانندگانی که پاپ می‌خوانند ایرادی نمی‌گیرم. عصر ما این را می‌خواهد، ولی موسیقی این‌ها جاودانی نیست، موسیقی روز است و مثل مد لباس می‌ماند که عمر کوتاهی دارد. من این کارها را از آثار بزرگان و نامداران بزرگ دنیا متمایز می‌کنم. چند نفر را می‌شناسم در لس‌آنجلس که اسم فعالیت‌های خودشان را که تقلید صدای این و آن خواننده‌ی سرشناس است کنسرت می‌گذارند، در حالی که این‌ها شو هستند و با یک کنسرت هنری تفاوت اصولی دارند. از آن بدتر رسانه‌هایی هستند که در مصاحبه‌هایی که با این افراد می‌کنند این‌ها را به‌عنوان هنرمند جلوی دوربین می‌نشانند. همان‌طور که گفتم چندین بار از من خواسته‌اند که به لس‌آنجلس بروم ولی قبول نکردم. گفتم شما فرقی بین هنرمند و غیرهنرمند نمی‌گذارید. برگردیم سر سؤالی که مطرح کردید. به خارج که می‌رفتم با

چمدانی پر از نت به دنبال پیانیست‌ها در سرتاسر دنیا راه می‌افتادم. به‌مناسبت وضعیت ایران و مشکل بودن گرفتن ویزا سخت بود که بتوانم با پیانیست از ایران به جایی بروم. این بود که مثلاً در هر قسمتی از امریکا یک پیانیست را باید آماده می‌کردم و چه بلاها که بر سرمان می‌آمد. گیر چه کسانی می‌افتادیم. چه کنسرت‌هایی دادیم و در بعضی جاها چه قدر با عدم موفقیت روبه‌رو می‌شدیم. با جماعت ایرانی‌ای که آن تیپ موسیقی‌ها را دوست دارند روبه‌رو می‌شدیم. من همین‌جا بگویم که از انجمن‌های فرهنگی خارج از کشور بسیار ممنون هستم که در هر کجای امریکا و اروپا حامی من بودند. یک بار یک کتابخانه‌ی بسیار محقر برای من کنسرتی در محل کتابخانه برگزار کرد، با یک پیانوی فرسوده. چقدر من این کنسرت را دوست داشتم. مردم با چه علاقه‌ای آمده بودند. برای من این کنسرت در لا اسکالای میلان هم باارزش‌تر بود. به هر حال می‌خواهم بگویم من آنچه که لازم بود کردم و علی‌رغم سختی‌هایی که در کار بوده است هم در خارج و هم در ایران کارهایم را ارائه داده‌ام ولی هیچ‌گاه در فکر انتقال کلیه‌ی فعالیت‌هایم به خارج از کشور یا مهاجرت نبوده‌ام.

● خانم زنگنه شما فعالیت‌های خودتان در سال‌های اخیر و موقعیت خودتان را به‌عنوان یک خواننده چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

● همین که اجازه داشته‌ام برای جمعیت بانوان ایرانی کنسرت اجرا کنم بالاخص در راستای هم‌یاری با جمعیت‌هایی که برای امور خیریه کار می‌کنند برای من شیرین است. در این راستا من کنسرت‌های بی‌شماری در ایران برگزار کرده‌ام و از این طریق هم روی صحنه رفتن را برای خودم تمرین کرده‌ام و هم به‌هر حال گروهی از هم‌میهنان را در جریان کارهای خودم گذاشته‌ام. من البته خودم را خواننده‌ی درجه‌یک دنیا نمی‌دانم، شاید هم می‌توانستم بیشتر از این‌ها بشوم اگر که خودم را بیشتر تمرین می‌دادم، ولی یادتان باشد که درست است که نسبت به سن و سال من همه می‌گویند که صدایم مثل یک خانم جوان است و خودم هم همین احساس را دارم، اما به‌هر حال قدرت بدن خیلی در صدا و آواز مؤثر است. به‌خصوص آواز کلاسیک خواندن خیلی توان و انرژی می‌خواهد و رقابت با دختران ۱۸ و ۲۰ ساله‌ای که هر روز وارد صحنه‌های اپرای دنیا می‌شوند خیلی سخت است.

● پس شما علی‌رغم محدودیت‌ها شنوندگان خود را دارید.
● البته.

● شما در اجرای اخیر سنتفی نهم بتهوون در ایران با آقای رهبری همکاری داشتید. با

توجه به محدودیت‌های موجود برای خوانندگان زن در ایران چه راه حلی برای اجرای این سنَفنی پیدا کردید؟

• ببینید سُلَیست‌ها چهار نفر بودند. سوپرانو، متسوسوپرانو، تنور و باریتون. ما چهار نفر بودیم که صدای ما مرتب با هم مخلوط می‌شد. قطعه جوری نوشته شده که هیچ‌کدام از خانم‌ها به تنهایی برای مدتی طولانی نمی‌خوانند. تا یکی شروع می‌کند، سُلَیست بعدی می‌آید و کُر و ارکستر هم به دنبال آن‌ها صدا را محو می‌کنند. مشکلی در این مورد نبود. بگذریم که وقتی من وارد موسیقی می‌شدم مردم به قدری دست می‌زدند و اظهار محبت می‌کردند که صدا خودبه‌خود محو می‌شد. یادم هست که خانم یکی از سفرا به من گفت: «خانم زنگنه با این که سنَفنی اجازه نمی‌دهد صدای خواننده‌ی زن آنچنان برجسته و جدا از دیگر خوانندگان به گوش برسد، صدای شما کاملاً شفاف و مشخص بود.» البته خانم دیگری را هم که سوپرانو می‌خواند در کنار من قرار داده بودند.

• یعنی سنَفنی با پنج خواننده اجرا شد؟
• بله.

• دلیل این کار غیرعادی چه بود؟

• یک دلیل اصلی داشت و یک دلیل فرعی. اول آن‌که ایشان کنار من ایستادند تا به تبع از قوانین کشور صدای من تنها به گوش نرسد، چون سوپرانو صدایش خیلی قوی است و خیلی واضح شنیده می‌شود. دوم آن‌که من سفری در پیش داشتم به امریکا و باید در کنسرتی در واشنگتن سه قطعه اجرا می‌کردم. یک مسابقه‌ی آوازخوانی بود. در آن فاصله من با آقای رهبری، رهبر ارکستر صحبت کردم و گفتم که اجازه بدهید من سه روزه به امریکا بروم و برگردم. ایشان گفتند که اجازه نمی‌دهیم. البته قابل فهم هم بود چون معمولاً در قانون اجرای کنسرت‌ها از دو سه هفته قبل از برنامه به خواننده‌ها دیگر اجازه‌ی سفر نمی‌دهند، هم به‌خاطر سلامت و صدا و هم به‌خاطر این‌که جایگزین ندارند. من حتا بلیت رفت و برگشت هم داشتم ولی گفتند که حوادث را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. من دیگر با چه التماس و خواهشی از ایشان اجازه گرفتم و رفتم. کنسرت در دانشگاه جُرج تاون برگزار شد و من در آنجا یک قطعه از گرشوین و دو قطعه‌ی ایرانی با همراهی پیانوی آقای جمشید باستانی اجرا کردم. این یک مسابقه‌ی فرهنگی بود که من دوست داشتم در آن شرکت کنم. کنسرت به‌خوبی برگزار شد و من برگشتم. وقتی به ایران آمدم در آخرین تمرینی که داشتیم در تالار وحدت بودم و آقای رهبری به من گفتند که «شما باید بندبازی کرده باشید که به‌موقع برگشتید»، هم‌زمان یک سوپرانوی دیگری را هم

برای این اجرا آماده کرده بودند و گفتند که ایشان هم در کنار من باشند. البته ایشان رزرو بودند، ولی با این حال به دلیلی که به آن اشاره کردم در کنار من در کنسرت قرار گرفتند. به نظر من کنسرت بسیار خوبی بود. آقای رهبری درست مثل یک معلم با ما کار کردند و مثل یک معلم صدا را از جان ما بیرون آوردند. من آرزو می‌کنم که دوباره بتوانیم با ایشان در تالار برنامه داشته باشیم.

- خانم زنگنه شما نویسنده هم هستید. لطفاً توضیحی در مورد کتاب‌هایتان بدهید.
- من برای کودکان چند کتاب نوشته‌ام. بدون آن‌که قصد کتاب نوشتن داشته باشم، رویاهای زمان کودکی آن‌قدر در من قوی بود و غلیان کرده بود که وقتی آن‌ها را بر روی کاغذ آوردم این کتاب‌ها شکل گرفتند. بهترین‌شان پری لالایی‌ها بود. مقدمه‌های بسیار قشنگی برایشان نوشتم. پری لالایی‌ها کتاب بسیار موفقی بود. یک کتاب آموزشی بود که من در آن هفت قصه برای هفت شب به فرم شعر جا داده بودم. کتاب آموزشی قوی‌ای بود. امیدوارم شرایط مالی اجازه بدهد من این کتاب را تجدید چاپ کنم. شش کتاب در مورد کودکان و نوجوانان نوشتم. در گل‌های خوب دوستی از طبیعت نوشتم. هدف همه‌ی این‌ها آموزش بود در قالب داستان و قصه که از خاطرات بچگی‌ام نشأت گرفته بودند. بعد کتاب آوای نام‌ها از ایران‌زمین است که در سال‌های جنگ ایران و عراق تهیه شد. شب‌ها من و دوستانم می‌نشستیم نام انتخاب می‌کردیم. آن‌قدر این نام‌ها زیاد شدند که من آن‌ها را دسته‌بندی کردم و بعد برای تکمیل آن با اساتید زبان‌شناس ایرانی صحبت‌ها داشتم و به شهرهای زیادی در نقاط مختلف رفتم و کتاب را تصحیح کردم و نام‌های زیبایی را که شنیده بودم در این کتاب وارد کردم. کتاب دیگرم در مورد هنر گل ژاپن است که من سال‌ها پیش نوشته بودم و امیدوارم بتوانم تجدید چاپ کنم. کتاب دیگرم در مورد نابینایان است. من در این زمینه چند سال مطالعه کرده‌ام. همه‌ی تجربیات خودم را با نشست و برخاست با نابینایان به صورت یک کتاب در آوردم و شاید این کتاب در پاییز امسال پس از هشت سال کار مداوم در دفترم با چند دستیار آماده‌ی چاپ و عرضه شود. در این کتاب من مسائل نابینایان را خیلی روشن بیان کرده‌ام به اضافه‌ی این‌که بیوگرافی مختصری از خودم و تجربیاتم را هم در آن آورده‌ام. اکنون گرماگرم نوشتن کتاب شما هم با من آواز بخوانید هستم که در مورد تکنیک آواز خواندن و تجربه‌های خودم در صحنه‌های دنیاست که کتابی خواهد بود که خیلی برای هنرجویان آواز کارساز خواهد بود. این کتاب تا پنج شش ماه دیگر آماده می‌شود. ولی کتاب آن‌سوی تاریکی توسط نشر کتابسرا چاپ خواهد شد.

- با تشکر از شما خانم زنگنه.